



Semantics of the phrase "Tebbiana Lakul Shi'e" in the Quran with emphasis on the anthropological opinions of Allameh Hassanzadeh Amoli.

Salmanian, Osam¹, Allahbedashti, Ali²

Abstract: Qur'an is the reference book of all Muslims, in simple Arabic language and "explanatory for all things", this honorable book has a fixed text and limited expressions. While the truths of existence are infinite, this fixed text with limited expressions that can express the infinite truths of existence, regardless of the limitations of time, space and matter, makes us aware of the point that we should search for the infinity in the inner meanings of the Qur'an, so This question is raised that "how can a person, as the only audience of the Quran, reach the boundless sea of truths and meanings of the Quran?" The purpose of this research is to find the answer to this question in the works of "Allameh Hassanzadeh" and the analysis of his content is accompanied by the author's argument, which is done with the descriptive analytical method and the study of his letters and documents, while using the opinions and His views as the preliminaries of the comparison have reached this conclusion, although generally the appearance of the Qur'an is simple words and obvious meanings, but its inner meaning is the general meanings of the messenger; Because Hazrat Khatam, may God bless him and grant him peace, has considered it as an existential intensity and as an elevation above intellectual celibacy, which is the "unworthiness" of the human soul, and since no perception can be achieved without appropriateness and wisdom, and everyone is capable of It is perception, the only way to reach the limitlessness of the Quran's meanings is to understand this existential level of the self, that is, the level of non-existence and celibacy.

Keywords: Tebyanay Lekul" shay, Hassanzadeh Amoli, semantics, position of Laiqfi, unity of evidence and evidence.

Submitted: 2023/11/06

Accepted: 2024/02/01

1. Ph.D. student of philosophy and Islamic theology of Qom University (**Corresponding author**), *essalman60@gmail.com*.

2. Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, University of Qom, Qom, Iran, *a.allahbedashti@qom.ac.ir*.

**معناشناسی عبارت «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» قرآن با تأکید بر آرای انسان‌شناختی****علامه حسن‌زاده آملی**عصام سلمانیان^۱، علی اله بداشتی^۲

چکیده: قرآن کتاب مرجع تمام مسلمانان، به زبان عربی ساده و «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» است، این کتاب شریف دارای متنی ثابت و عباراتی محدود است. درحالی‌که حقایق هستی، بی‌کران است، این متن ثابت با عبارات محدود که می‌تواند بیانگر حقایق لایتناهی وجود، فارغ از قیود زمان و مکان و ماده باشد، ما را متوجه این نکته می‌کند که می‌بایست بی‌کرانگی را در معانی باطنی قرآن جستجو کرد و این پرسش‌ها را مطرح می‌کند که «چگونه قرآن می‌تواند حامل معانی لایتناهی باشد؟» و «راه دستیابی انسان به دریای بی‌کران حقایق و معانی قرآن چگونه است؟» هدف این پژوهش، یافتن پاسخ این دو پرسش در آثار «علامه حسن‌زاده» است. تجزیه و تحلیل مطالب ایشان همراه با استدلال نگارنده با روش توصیفی-تحلیلی و مطالعه مکتوبات و منقولات ایشان انجام شده است. نگارنده ضمن استفاده از نظرات و دیدگاه‌های ایشان به‌عنوان مقدمات قیاس، به این نتیجه رسیده که اگرچه عموماً ظاهر قرآن الفاظ ساده و معانی آشکار است اما باطنش، معانی کلی مرسل است؛ زیرا حضرت خاتم صلوات الله علیه، آن را در اشتداد وجودی و در اعتلا به مرتبه فوق تجرد عقلی که مقام «لایقفی» نفس انسان است تلقی کرده‌اند و از آنجا که هیچ ادراکی بدون مناسبت و سنخیت حاصل نمی‌شود و هرکس به‌قدر سعه وجودی خود قادر به ادراک است، تنها راه دستیابی به بی‌کرانگی معانی قرآن، درک این رتبه وجودی نفس، یعنی مرتبه لایقفی و فوق تجرد است.

واژگان کلیدی: تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ، حسن‌زاده آملی، معناشناسی، مقام لایقفی، اتحاد مدرک و مدرک.

* تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۲

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۵

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، ایران، (نویسنده مسئول)، essalman60@gmail.com.

۲. استاد، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، ایران، a.allahbedashti@qom.ac.ir.

مقدمه

قرآن به فرموده خودش «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل/ ۱۹۰) است. این «کل شیء» یعنی قرآن، هیچ تخصصی نخورده و حتی مختص به علم ویژه‌ای هم نشده است. این عبارت به این معناست که تمام حقایق اولین و آخرین در قرآن آمده است؛ اما نکته جالب توجه این است که این کتاب به زبان عربی مبین بیان شده است و فارغ از اصطلاحات تخصصی علوم مختلف اعم از علوم انسانی و تجربی، برای عموم قابل استفاده است و هر کس به وسع توانایی و آمادگی خویش، از آن بهره می‌برد «هُدًى لِّلنَّاسِ» (بقره/ ۱۸۶).

«سبحان الله این کتاب عظیم، قرآن کریم، امام انسان است و کل شیء در آن احصا شده است و منظوی بر حقایق کلیه الهیه و جامع احکام علمیه و عملیه است و تبیان کلمات غیرمتناهی کتاب بی پایان هستی و مبین اسرار اسمای غیبی و عینی است؛ بدون اینکه هیچ اصطلاحی از اصطلاحات فنون علوم را به کار برده باشد؛ بلکه به صورت طبیعی و سیاق عرفی و عادی عربی مبین تکلم فرموده است و مع ذلك در مقام تحدی برای ابد فرموده

است: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (اسراء/ ۸۹) «حسن زاده آملی، ۱۳۷۷ الف: ۶۶۰».

ظاهر قرآن که همان الفاظ و عبارات آن باشد، فارغ از اصطلاحات تخصصی علوم، ثابت است، یعنی قابل تغییر دادن نیست، با این حال قرآن خودش را به این وصف ستوده که تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ است و این لازم می‌آورد که قرآن حامل علوم لایتنهای باشد؛ یعنی مقید به زمان و مکان و ماده نیست. حال پرسش این است که چگونه یک متن، بدون تغییر، می‌تواند حامل معانی لایتنهای باشد؟ اگر متن قرآن با تغییر زمان و مکان متغیر بود، شاید این سؤال مطرح نمی‌شد؛ حتی اگر پیامبر در بین ما بود و وحی جریان داشت، این پیچیدگی مطرح نبود؛ اما اینکه با وجود قطع ظاهری جریان وحی، باز هم ادعا این است که در قرآن همه چیز هست، بیانگر حیات و پویایی همیشگی قرآن است. با توجه به این نکته سؤال این است که منشأ این ویژگی قرآن چیست؟ انسان مخاطب قرآن است و این بشارت برای اوست که

۱. طبق نظر علامه حسن زاده بسم الله الرحمن الرحيم

جزو هر سوره و آیه نخست آن است.

قرآن تَبَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ است؛ پس انسان برای این نوع ادراک از متن قرآن دعوت شده است. با این توصیف آیا کسی توانسته است که پاسخ تمام سؤالات خود را از قرآن بیابد؟ آیا این دستیابی شرایط ویژه‌ای می‌طلبد؟ انسان چگونه می‌تواند به حقایق نامتناهی نهفته در قرآن دست یابد؟

عمده مباحثی که تاکنون در معناشناسی عبارت قرآنی «تَبَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» صورت گرفته است در مورد دلالت «کل شیء» بوده و در دو گروه قابل تقسیم‌بندی است. گروهی از مفسرین و قرآن‌پژوهان، آن را به معنای همه علوم زمینی و آسمانی پنداشته‌اند و با استناد به همین آیه و چند آیه مشابه آن مانند «تفصیل کل شیء» (یوسف/ ۱۱۲) بر این باورند که قرآن شامل همه حقایق عالم است. از متقدمین «ابن مسعود» و «غزالی» و از معاصران «طنطاوی» را می‌توان از پیروان این دیدگاه به شمار آورد. این دیدگاه در دوران معاصر منجر به شکل‌گیری جریانی با عنوان «تفسیرهای علم‌گرا» شد. تلاش این مفسرین بر آن بود تا با استخراج پاره‌ای از علوم تجربی از قرآن، حقانیت و اعجاز آن را ثابت کنند. (عزتی فردویی، ۱۳۹۵: ۳۳-۷؛ ضیا قریشی، ۱۳۹۹: ۷۳-۹۰)

گروهی دیگر از مفسرین با این استدلال که قرآن کتاب هدایت و اکمال انسان است، معتقدند، لزومی ندارد قرآن را بیانگر همه علوم، به ویژه علوم طبیعی بدانیم، مگر قسمت‌هایی از علوم طبیعی که به دین و برنامه‌های دینی مربوط باشد؛ مانند احکام ارث یا تعیین مواقیت. آن‌ها بر این باورند که قرآن بیان هر چیزی است که به هدایت و سعادت انسان مربوط می‌شود و جامعیت قرآن را تا جایی لازم می‌داند که برای تمام امور دینی و الهی انسان برنامه و پاسخ داشته باشد. از دیدگاه ایشان لزومی ندارد که قرآن برای آنچه علوم تجربی نامیده می‌شود پاسخی داشته باشد، هر چند که ممکن است داشته باشد (عزتی فردویی، ۱۳۹۵: ۷-۳۳؛ ضیا قریشی، ۱۳۹۹: ۷۳-۹۰) و (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۴۶۹/۱۲).

علامه حسن زاده قائلند که نفس انسان کامل، دو شرح دارد یکی تکوینی که عالم است و دیگری تدوینی که قرآن کریم است (حسن زاده، ۱۳۶۵ الف: ۸۰۸). لذا به نظر می‌رسد بهترین روش برای بررسی مسأله درک معانی نامحدود قرآن، توجه به همین نکته است که انسان و قرآن و عالم سه نمایش ظاهراً متفاوت، از یک

حقیقت‌اند که در این میان، انسان و کمال او اصل و هدف است. انسان، توانایی درک تمام حقایق عالم را دارد و تمام حقایق هستی نیز در قرآن به صورت رمز نهفته است. قرآن در دست انسان زبان فهم، تبیان کل حقایق نظام هستی است.

علامه حسن‌زاده اثبات مراتب غیر متناهی نفس می‌نمایند و به درجات قرآن نیز در آثار ایشان اشاره شده است؛ لیکن نکته مدنظر نگارنده، روشن کردن رابطه مراتب غیر متناهی قرآن با مراتب نامتناهی اشتدادی نفس انسان است. بدین بیان که به نسبت اعتلای نفس انسان، معانی قرآن دریافت می‌شود و این نکته نزد ایشان مبرهن است.

امام صادق علیه‌السلام در حدیثی فرموده‌اند: «من هر آینه، می‌دانم آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است. می‌دانم آنچه را که در بهشت است و آنچه را که در دوزخ است و آنچه تاکنون بوده و آنچه تا قیامت خواهد بود... همه این‌ها را از کتاب خدای عزوجل می‌دانم، زیرا خدای تعالی در کتابش می‌فرماید: فیه تبیان کل شیء» (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۴۷۳/۱۲). گویا امام علیه‌السلام این آیه را شهادت قرآن بر علم خود گرفته‌اند و اینکه هر دو یک حقیقت‌اند، چه اینکه خود قرآن می‌فرماید

«وَ كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس/۱۳) و منظور از امام مبین، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و بقیه امامان علیهم‌السلام هستند (مجلسی، ۴۲۷/۳۵)

نکته مهم و قابل توجه که نوآوری این مقاله نیز محسوب می‌شود این است که نظرات علامه در خصوص این آیه و سوالات مطرح شده، بوضوح در دسترس نبوده و با مطالعه و جمع بندی آثار ایشان در حوزه‌های معرفتی حاصل شده است.

این پژوهش از نوع کیفی بوده و به روش تحلیلی - توصیفی انجام گرفته است. داده‌ها، نظرات علامه حسن‌زاده در خصوص مسائل مرتبط با عبارت قرآنی «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» در حوزه‌های معرفت نفس، زبان‌شناسی و معناشناسی، قرآن و تفسیر و هستی‌شناسی است و به روش کتابخانه‌ای از آثار منقول و مکتوب ایشان جمع‌آوری شده است. نگارنده ضمن بررسی نظرات ایشان در حوزه‌های مذکور و تجزیه و تحلیل و جمع‌بندی و استفاده از آن‌ها به عنوان مقدمات قیاس، کوشیده است ضمن پاسخ به سؤالات اصلی تحقیق با مبانی عقلی، زولیای بیشتری از عبارت مذکور را با تأکید بر مبانی انسان‌شناسی و معرفت نفس روشن نماید.

۱. مفهوم شناسی

۱-۱. معناشناسی باطنی و تأویل

تأویل به معنای به اول برگرداندن است و منظور از علم تأویل این است که ما به مبادی اولیه کلام خدا و آنچه تمام قصد حق بوده است، دست‌یابیم (یزدان پناه، ۱۳۹۲: ۹).

معناشناسی باطنی یا تأویل قرآن همان دستیابی به معانی ظاهراً مخفی قرآن است که در ابتدا خود را به هر خواننده‌ای نشان نمی‌دهد. این معانی به مراد اصلی متکلم وحی مطابق مراتب نفوس نزدیک‌تر است. اصطلاحی که علامه حسن‌زاده برای معناشناسی باطنی قرآن در آثارشان استفاده می‌کنند، «تفسیر انفسی» است. ایشان درباره معناشناسی باطنی قرآن یا تفسیر انفسی یا تأویل می‌فرمایند: «تفاسیر قرآنی عارفان، تفاسیر انفسی آن است» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۷ الف: ۱۵۱). «روایاتی که در بیان آیات قرآنی، تأویل دانسته شد، بیشتر آن‌ها تفسیر واقعی آن‌هاست، فتدبر» (همان: ۱۵۵).

۱-۲. انزال و تنزیل قرآن

در معرفت نفس علامه حسن‌زاده مراتب نفس، از مرتبه بدن ظاهری عنصری تا مرتبه تجرد مثالی و تجرد عقلی تا مرتبه فوق تجرد عقلی که از آن تعبیر به مقام لایقی می‌شود، را بیان می‌کنند. در رتبه فوق تجرد، روح مجرد از ماهیت شده و انسان

محدود به هیچ حدی نیست؛ جان خاتم انبیا قرآن را یک مرتبه در مقام جمعی به انزال دفعی دریافت نموده‌اند که از آن تعبیر به قرآن می‌شود و در حله دیگر این معانی را در طول بیست و سه سال نبوت به صورت تدریجی به شکل کلام دریافت نموده‌اند که تعبیر به فرقان می‌شود (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۷ الف: ۷۴۳؛ همان: ۳۲۴). این امر نشان می‌دهد که ظاهر قرآن و پیوستگی آیات آن نیز حامل علوم و اسرار است.

انزال و تنزیل قرآن از آن جهت مهم است که نظر علامه حسن‌زاده در باب بطون معانی قرآن به انزال قرآن بازگشت می‌کند. دریافت تمام حقیقت قرآن، یک‌باره به صورت معانی کلی مرسل مربوط به مبادی نامتناهی مبدا وحی و تلقی آن معانی از مقام فوق طور عقل است. منظور از عبارت معانی کلی مرسل، دریافت تمام حقایق عالم به صورت جمعی و دفعی می‌باشد. این رویداد مربوط به مرتبه تجرد از ماهیت نفس انسان در مراتب عالی کمال است.

۲. نسبت اعتلای نفس انسان با درک

معانی قرآن

قرآن مراتبی دارد که انزل مرتبه آن همین حروف و کلمات و آیات است و معانی آن بی‌انتهاست. چنان‌که مقامات انسان نیز

انتها ندارد و این قرآن غذای دائمی روح انسان است. انسان به هر مرتبه‌ای که برسد، قرآن به وزان همان مرتبه بر او تجلی می‌کند.

«ما از حروف قرآن مشاهده نمی‌کنیم، مگر سواد آن را؛ زیرا در عالم ظلمت و سواد هستیم و آنچه از مداد ماده است می‌بینیم؛ زیرا مدرک و مدرک دائماً از یک جنس اند؛ چنان‌که بصر نمی‌بیند، مگر الوان را و حس نمی‌یابد، مگر محسوسات را و خیال تصور نمی‌کند، مگر متخیلات را و عقل نمی‌شناسد، مگر معقولات را و همچنین نور ادراک نمی‌شود، مگر به نور، موجودات ماورای طبیعت که انوار محض‌اند دیده نمی‌شوند، مگر به نور چشم بصیرت!» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۴: ۱۲۸).

این پژوهش در پی پاسخ این سؤال است که چگونه می‌توان به حقیقت قرآن نزدیک شد یا به عبارتی، ارتباط بین کمال انسان و دسترسی او به معانی قرآن، یا رابطه معارج نفس انسان و مدارج بطون معانی قرآن به چه نحوی است و آیا رسیدن به این بطون، حصیله و ثمره رشد و تعالی نفس به شمار می‌آید؟

۱-۲. ذومراتب بودن قرآن

قرآن به بیان خودش «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» است. کتاب مکنون است. این جامعیت

قرآن در بیان همه‌چیز را از چند وجه می‌توان بررسی کرد: نخست، از منظر هستی‌شناسی؛ بدین معنا که قرآن بیان‌کننده همه حقایق نظام هستی با همه کثراتش است. دوم، از منظر انسان‌شناسی؛ یعنی قرآن چون هدی للناس است پس بیان‌کننده مسیر سعادت و هدایت انسان است و بیان‌کننده تمام آن چیزی است که یک شخص در تمام مراحل سیر انسانی‌اش به آن احتیاج دارد. همه این‌ها مبین این حقیقت است که قرآن از منظر معناشناسی و از لحاظ حامل بودن معانی متعدد، یکی از غنی‌ترین متون و بلکه غنی‌ترین متن برای کمال انسان است.

این کثرت معانی را گاه در سطح متن قرآن می‌توان مشاهده کرد و گاه در عمق آن. کثرت معانی در سطح، بیشتر به سبب قرائت‌های متفاوت و دلالت‌های متکثر الفاظ به وجود می‌آید. منظور از قرائت، شیوة خواندن و صرف و نحو و وقف است. در این مرتبه، ممکن است با معانی متکثری مواجه شویم که شاید با هم ارتباطی هم نداشته باشند؛ اما کثرت معانی در عمق، به نحو دیگری است؛ بدین معنا که یک نحوه پیوستگی بین معانی متکثر موجود در متن مشهود است، گویا این معانی روح واحدی دارند و در تضاد و تناقض با یکدیگر نیستند

و هرچه که به لایه‌های بیشتری دسترسی پیدا می‌کنیم لایه‌های عمیق‌تر مؤید لایه‌های سطحی‌ترند.

پس قرآن به دلیل کثرت مدلولات خود و وحدت متن، حامل معانی متعددی است. از مهم‌ترین مدلولات قرآن، مراتب رشد و تعالی نفس انسان است که قرآن در هر مرحله باید برای انسان برنامه‌ای داشته باشد و این نشان می‌دهد که قرآن حاوی بطون معانی و پویا است.

۲-۲. ذومراتب بودن انسان

انسان یک حقیقت ممتد از فرش تا عرش بلکه فوق عرش است. در معرفت نفس ثابت می‌شود نفس آدمی که حقیقت آدمی است مجرد و بلکه صاحب مقام فوق تجرد است، یعنی در هیچ مرتبه‌ای از کمالاتش توقف ندارد. انسان صاحب مراتب طبع، خیال، عقل، قلب و روح است (حسن‌زاده، ۱۳۷۷ ب: ۴۳-۴۵) و در هر مرحله ادراک و معرفت خاص آن مرحله را دارد. ادراک در هر مرحله دربردارنده ادراکات پایین‌تر نیز می‌شود؛ مثلاً انسان در مرتبه عقل، لمس عقلانی دارد و سمع و بصر او عقلانی است. همین ذومراتب بودن نفس انسان

باعث شده است که مراتب انسان‌ها نیز متفاوت باشد. به تعبیر قرآن بعضی افراد «كَأَلَانُعَامٍ، بَلْ هُمْ أَضَلُّ؛ مانند چهار پایان بلکه بسی گمراه‌ترند» (اعراف/ ۷۹) و بعضی نیز مسجود ملائکه هستند.

در کتب و رسائل حکمت متعالیه، مبرهن است که نفس را مقام فوق تجرد، یعنی مجرد از ماهیت است و آن را حد یقف نیست و چون مجرد از ماهیت است فوق جوهر است؛ زیرا موجود مجرد از ماهیت، وجود است و وجود نه جوهر است و نه عرض؛ از این رو، نفس را تعبیر به فوق مقوله نموده و گفته‌اند: «النفس و ما فوقها من المفارقات لینیات صرفه و وجودات محضه»^۱ (سهروردی، تصحیح هانری کرین، ۱۳۷۱: ص ۱۸۸-۱۱۵).

نفس انسان مجرد است و ادراک صرفاً از موجود مجرد برمی‌آید و مجردات عاری از حدودند، پس ادراکات انسان نیز غیرمتناهی است؛ یکی از مهم‌ترین ادراکات انسان، فهم معانی کلی مرسل یا به عبارتی درک مقام جمعی معانی قرآن است.

۲-۳. تناظر مراتب باطن قرآن و مراتب نفس انسان

^۱ اشاره به مقام لا یقفی نفس است؛ بدین معنا که

تمام مراتب نفس از سنخ وجود است.

برنامه یعنی قرآن را در خود پیاده کرده است.

۴-۲. انسان کامل، تأویل قرآن

قرآن از بالاترین مرتبه وجود به شکل کلام ظاهر شده و در اختیار بشر قرار گرفته است؛ یعنی قوس نزول را طی کرده و برنامه سفر انسان برای طی کردن قوس صعود است. قرآن می خواهد انسان را به بالاترین مراتب انسانی برساند. ابلاغ کننده قرآن، خاتم انبیاست و این یعنی پیامبر تمام مراتب و معانی قرآن را دارد و قرآن شرح جان رسول الله به عنوان بالاترین انسان نظام هستی است. هر فردی به هر مرتبه‌ای از قرآن دست می یابد، مهمان جان رسول الله است. انسان های کامل همه مصادیق اتم قرآنند و به مبدأ قرآن که بالاترین معانی و مراتب آن است دسترسی دارند. آن ها مراد نهایی حق را از جاری شدن آیات قرآن در قالب این کلمات و آیات و سور می دانند و برای همین است که حضرت فاطمه سلام الله علیها در تعقیبات نماز ظهرشان می فرمایند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي جَاهِدَةً لِّشَيْءٍ مِنْ كِتَابِهِ وَلَا مُتَحَيِّرَةً فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ»^۲ این کلام حضرت زهرا سلام الله علیها، هم به ذومراتب بودن قرآن

چون نفس انسان حقیقتی است که در طی مراتب کمالی اش حد یقف ندارد و توانایی درک تمام مراتب وجود و تعلیم گرفتن همه اسما و شایستگی مقام خلافت الهی را دارد؛ پس کتاب راهنمای او نیز می بایست حاوی همه این ویژگی ها باشد. به همین دلیل قرآن خودش را «کتاب مکنون» وصف می کند. کتابی پیچیده شده و لایه لایه. بی وقفه، پس از این توصیف می فرماید که جز پاکان نمی توانند به این حقایق دست یابند: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۱ (واقعہ / ۷۷-۷۹).

منظور از کمال و سعادت انسان این است که او در تمام عوالم، ادراکات موافق فطرت و حقیقت انسانیت داشته باشد که از آن لذت ببرد و به آن مسرور باشد. وقتی می گوئیم انسان در تمام لحظات با علم و عمل خودش، خویش را می سازد؛ یعنی جان خود را آماده ادراک می کند. منظور از این جان، تمام مراتب وجودی اوست؛ از این رو، قرآن برنامه حرکت انسان به بالاترین و شریف ترین ادراکات است که خاتم انبیا نمونه بارز انسانی است که این

^۲. شکر خدایی که مرا در فهم هیچ مرتبه‌ای از مراتب قرآن معطل نگذاشته است.

^۱. که این قرآن کتابی بسیار بزرگوار و سودمند و گرامی است که در لوح محفوظ سرّ حق، مقام دارد که جز دست پاکان بدان نرسد.

اشاره دارد و هم اینکه دستیابی به این مراتب ممکن است. بر این اساس، باید به این پرسش پاسخ داده شود که راه دستیابی انسان به مراتب معانی قرآن چیست؟

پاسخ کلی علامه حسن زاده به دو سؤال اصلی تحقیق این است که مبدا قرآن جایگاهی غیر متناهیست و راه رسیدن به معانی غیر متناهی قرآن، به عنوان تبیان کل شیء، قرب و نیل به مقام انسان کامل است. بر اساس مبانی متقن عقلی و نقلی که بزرگان فلسفه و حکمت خصوصاً نوصدراییان به آن اشاره دارند، راه کمال برای همه باز است. سفرای الهی آمده اند که به ما بگویند ما رفتیم و می شود و شما هم حرکت کنید. آن ها آمده اند که دلگرمی انسان در مسیر کمال باشند. آنچه که آن ها از مقامات خود گزارش می دهند در حقیقت گزارش از مقام و جایگاه انسان است پس انسان می تواند و باید به سمت این جایگاه حرکت کند.

۲-۵. اصل اتحاد عاقل و معقول

به نظر می رسد اساس و مبنای نظر علامه حسن زاده آملی لزوم ارتقای نفس انسان به مقام تجرد عقلی و فوق آن و اصل اتحاد عاقل به معقول است. ایشان در تبیین اصل اتحاد عاقل به معقول این موضوع را به طور دقیق بررسی و ثابت می کنند که ادراک

حقیقی وقتی رخ می دهد که مدرک و مدرک از یک سنخ باشند یا بشوند؛ نفس، موجودی مجرد و بلکه فوق مجرد است و علم نیز موجودی مجرد است و ادراک، چیزی جز اتحاد نفس با معلوم نیست؛ بنابراین، به برهان عقلی برای ادراک موجود مجرد، سنخیت پیدا کردن، بلکه اتحاد عقلی یافتن با آن موجود لازم است.

آن چه از این اصل استنتاج می شود این است که برای نزدیک شدن به معانی باطنی قرآن، ارتقای نفس و صعود برزخی و قرب به مقام تجرد تام عقلی لازم است به این دلیل که قرآن، دریافت پیامبر از مرتبه فوق تجرد عقلی است.

۱-۵-۲. اقسام اتحاد

منظور از اتحاد عاقل به معقول چگونه ارتباطی است؟ اتحاد چیزی با چیز دیگر به سه قسم قابل تصور است؛ دو قسم آن ممکن و یک قسم آن متمتع است: قسم نخست، اتحاد چند مفهوم در یک موضوع است، مثل اتحاد ناطق و ضاحک در انسان. اگرچه این مفاهیم در ذهن متعدد هستند؛ اما در حقیقت، تحقق و بازگشت شان به انسان بوده، فقط در مقام ذهن است که می توانیم آن ها را تفکیک کنیم. قسم دوم، اتحاد دو یا چند موجود در عرض هم است، مثل اتحاد آب و آتش و

متخیل و متوهّم با متوهّم و عاقل با معقول متحد است که اتحاد ادراک و مدرک و مدرک است مطلقاً به حسب وجود و نه به حسب مفاهیم؛ پس در حقیقت صور مدرکه اشیا که علم نفس اند شأنی از شئون نفس اند و این نه انقلاب حقیقت است؛ بلکه ارتقا و جهش نفس از نقص به کمال است (حسن زاده، ۱۳۷۴: ۱۲۳).

از این روی، در اتحاد عقل با مراتب وجودی معانی قرآن، رتبه وجودی نفس با رتبه وجودی معانی باطنی قرآن نزدیک می شود و در نتیجه یک آیه یا عبارت قرآن با یک معنای جدید جلوه گیری می کند و این جلوه گیری ها تمامی ندارد و این گونه است که یک عبارت ثابت، حامل معانی متکثر می شود.

۳-۵-۲. علم و عمل دو جوهر انسان سازند
نفس انسان به براهین متعدد عقلی مجرد و غذای او نیز مجرد است؛ غذا باید با متغذی از یک سنخ و یک جنس باشد. غذای نفس علم و عمل جوهری است که با آن غذا می بالدد و از قوه به فعل می رود و اشتداد وجودی می یابد. امام صادق علیه السلام در تبیین آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس/ ۲۴) فرمود: «عِلْمُهُ الَّذِي

بدیهی است که این محال است. قسم سوم از اتحاد، اتحاد دو چیز است که در طول هم قرار دارند؛ به این معنا که یکی از آنها ناقص و دیگری کمال یافته آن است. ناقص به واسطه حرکت و رشد کامل می شود و از او رفع نقص می شود، مثل اتحاد طفل و جوان که طفل حرکت می کند و جوان می شود. منظور ما از اتحاد عاقل و معقول چنین اتحادی است (حسن زاده آملی، ۱۳۸۶: ۱۷۵ و ۱۷۶).

۲-۵-۲. اتحاد با مراتب وجود اشیا و نه ماهیت آن ها

اتحاد عاقل به معقول یعنی حرکت عاقل به سمت معقول. این حرکت به معنی حرکت عارضی نیست؛ بلکه یک نحوه حرکت در جوهر و ذات آدمی است؛ یعنی انسان به هر اندازه که اشتداد وجودی پیدا کند و به فعلیت برسد و به معقول، بیشتر تشبه پیدا کند، معقول را به همان اندازه درک کرده است.

سخن فقط در دانستن مفاهیم و معانی کلیه آن ها که ماهیات آن ها است نیست؛ بلکه دست یافتن به انحرای وجودات عینی آن ها و اشتداد وجود نفس و بودن وجود آن در عوالم علیده به حکم هر عالم است؛ پس نفس ناطقه، علم به هر چیزی که پیدا کرده است، آن موجود است؛ بنابراین، حاس با محسوس و متخیل با

يَأْخُذُهُ؛ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ^۱؛ امام صادق عليه السلام غذای انسان را هم علم و هم معلم برشمرده است. نکته قابل توجه در کلام امام این است که ارزش کلام هرکس به ارزش وجودی اوست. علامه نیز درباره این اصل می فرماینده که: «روحانیت القول علی قدر روحانیت القلب» (حسن زاده، ۱۳۷۷ الف: ۹۰). غذای انسان باید انسان ساز باشد و انسان بما هو انسان این هیكل مادی نیست؛ بلکه موجودی مجرد و بلکه فوق مجرد است و غذای او باید به گونه ای باشد که محصول آن غذا نیز، موجود مجرد باشد. «طعام انسان من حیث هو انسان، آن چیزی است که انسان ساز است؛ از این رو، امام فرمود که طعام علم است. علم و عمل بهشت اند اگر ملکوتی باشند و اگر ریشه آن ها از دنیا باشد دوزخ اند» (حسن زاده، ۱۳۷۴: ۱۴۱).

منظور از جوهر در عبارت «علم و عمل جوهرند و انسان ساز» وجود قائم به ذات خویش است. علم و عمل جوهری از سنخ وجودند. مراد از علم و عمل جوهری آن اثری است که از علم و عمل در نفس حاصل و با نفس یکی می شود که به مثل همانند آجرهایی است

که نفس را می سازد.

مطلب مهم در علم و عمل جوهری این است که، نتیجه حقیقی علم و عمل جوهری، تعلیم و تخلیق به اسماء الله عینی است که از آن به حکمت عملی تعبیر می شود و آن عبارت است از کسب صفات و ملکات مجرد نفس و هر مجردی باقی است؛ به عبارتی حکمت عملی مقام دارایی لبدی نفس است. اسماء الله چه مرتبه دارایی و چه مرتبه دانایی باشند، مرتبتی از مراتب استکمالی نفس اند؛ طبیعتاً اسم الاسم در مرتبه دانایی و مفاهیم ذهنی، عارض بر نفس است و زوال پذیر، اما ملکات نفس دارایی و عین ذات نفس است و باقی و جزء شخصیت انسان و منشأ آثار می شوند. مثلاً کسی که معنی ستار را می داند، مفهوم پوشاندن عیب دیگران را می داند؛ اما چه بسا در عمل عیب کسی را نمی پوشاند؛ پس صفت عینی را ندارد؛ در نتیجه نفس او هنوز از این صفت بهره ای ندارد؛ اگر چه که بتواند از خواص اسم ستار بگوید و بنویسد. پس مراتب کمالی نفس، تابع دارایی و تخلیق دائمی به اسماء الله است که انسان در خودش پیاده کرده است «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»

۱. علمی را که می آموزد ببیند از که می آموزد.

(مجلسی: ۱۲۹/۵۸). نه اینکه تابع دانایی اسم‌الاسم بوده باشد، کسی که به اخلاق الهی تخلیق یافته و به اسماء‌الله عینی رسیده باشد، بطون معانی قرآن را به حسب رتبه وجودیش تلقی می‌کند.

بنابراین، باید بدانیم که منظور از تعلیم اسما، آموختن مفاهیم الفاظ نیست. در مورد اسمای الهی نکته قابل توجه، تفاوت بین اسم و اسم‌الاسم است. آنچه در نظر اولی از اسما به ذهن می‌آید، اسم‌الاسم یا مفاهیم الفاظ است که به آموزش ظاهری مانند علوم حصولی به دست می‌آید؛ اما صرف دانستن مفاهیم اسما بر جان آدمی خاصیتی ندارد و منظور از تعلیم اسما چنین آموزشی نیست؛ بلکه آنچه از آن به تعلیم اسما به حضرت آدم و به یک معنی انسان یاد می‌شود، این است که انسان اسماء‌الله را دارا شود که این همان اتحاد با مراتب قرآن است.

کسی که اسمی از اسماء‌الله را دارد، مظهر آن اسم می‌گردد و می‌تواند مطابق با آن اسم به اذن خدا کار انجام دهد، مثل حضرت عیسی علیه السلام که دارای اسم «محبی» بود و مرده را زنده می‌کرد.

۶-۲. درک بطون قرآن

درک حقایق عالم چون تابع وسعت وجودی یافتن نفس است، به نحو لبس فوق لبس است یعنی درک مراتب بالاتر موجب انکار درجات پایین‌تر نمی‌شود.

«ملکت با عالم ملک است و خیالت با عالم مثال و عقلت با عالم عقول. قابل حشر با همه‌ای و دارای سرمایه کسب همه؛ از صادق آل محمد (ص) مروی است که «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ مَلَكَةَ عَلِيٍّ مِثَالَ مَلَكُوتِهِ وَاسَّسَ مَلَكُوتَهُ عَلِيٍّ مِثَالَ جَبْرُوتِهِ لِيَسْتَدَلَّ بِمَلَكَةِ عَلِيٍّ مَلَكُوتَهُ وَبِمَلَكُوتِهِ عَلِيٍّ جَبْرُوتَهُ»^۱ (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۷ الف: ۳۰۷).

همچنین علامه اعتقاد دارند که علم با معلوم اتحاد وجودی می‌یابد: «بدان که علم با معلوم یکی است هم تشبهاً و هم تخلقاً و هم تحققاً» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۷ الف: ۱۲۱).

نظر علامه حسن‌زاده این است که همه حقایق هستی می‌توانند معقول انسان واقع شوند، آنچه در این نوشتار مورد توجه است این است که متن قرآن که کلام‌الله و دربردارنده تمام حقایق هستی، یعنی عوالم وجودی از ماده تا عالم الله و برنامه حرکت انسان به کمال مطلق است، بالاترین

ملکش بر ملکوت و به وسیله ملکوتش بر جبروتش دلالت کند...

۱. خداوند عالم ملک را شبیه ملکوت آفرید و ملکوت را به وزان جبروت بنا نهاد تا به وسیله

معقول مکتوب نظام هستی است. ادراک مراتب معنایی قرآن، منوط به اتحاد با حقیقت و معنایی باطنی آن عبارت است؛ یعنی انسان هر اندازه که سعه و اشتداد وجودی یافته باشد، می‌تواند به معانی و حقایق قرآن دست یابد.

۲-۷. اصل اتحاد عاقل و معقول و درک مراتب قرآن

مراد از اتحاد عاقل و معقول و مدرک و مدرک این است که عاقل که همان انسان است به سمت معقول حرکت و رشد کند و همان معقول بشود. در قدم نخست قرآن را می‌خواند و در قدم دوم مفاهیم را می‌آموزد؛ سپس اگر درست طبق دستورالعمل قرآن و شرایط بهره بردن از قرآن که طهارت و ولایت است حرکت کند (حسن‌زاده آملی، بینات، ۱۳۷۳: ۵۳-۶۲) قرآن‌داری او می‌شود و به بحر معانی قرآن دست می‌یابد و الفاظ قرآن برای او فقط لفظ نیستند؛ بلکه آن‌ها را با جان خود می‌چشد؛ به عبارت دیگر خودش به تدریج مصداق حقایق قرآن می‌شود و قرآن را یک متن کهنی نمی‌بیند که در هزار و اندی سال قبل نوشته شده است و بعضی مفاهیم آن ممکن است قدیمی باشد؛ بلکه آن را نقداً کلام حق می‌یابد که هر لحظه با او و در جان او سخنی دارد و کم‌کم به جایی

می‌رسد که غیر از قرآن نمی‌گوید و بالاتر، غیر از قرآن نمی‌بیند و غیر از قرآن نمی‌شنود و بالاتر، همان‌گونه که قرآن را «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» او را نیز «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».

برای مثال در ابتدا که می‌خواند «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» (انبیا/۳۰)؛ آب را همین مایه حیات ظاهری می‌بیند؛ اما اگر از ماده حرکت کند و به عالم مجردات نگاهی بیندازد، می‌بیند همان‌طور که «آب مایه حیات اشباح است، علم مایه حیات ارواح است» (حسن‌زاده، ۱۳۸۶ الف: ۳/۴۴)، باز سعه وجودی پیدا می‌کند و می‌بیند که کل عالم، وجودش و بقایش به محبت خداست و می‌گوید «عشق آب است و جز او نقش بر آب» (حسن‌زاده، ۱۳۷۷ ج: ۳۰۳) و می‌بیند که همان‌گونه که آب باعث شادابی و سرزندگی و حیات عالم ماده است، محبت است که تمام عوالم وجودی را حیات داده است. آن شخص که عالم است آب را علم می‌بیند و آن شخص که عاشق است آب را عشق می‌بیند و تمام این معانی در طول هم هستند و یک نحوه ارتباط تکاملی با هم دارند که بعضی از محققان از آن به معانی طولی در علم تأویل و معناشناسی قرآن یاد

کرده‌اند (مزرتی، ۱۳۹۰، شماره ۲۰: ۱۹۶-۱۶۵)، مثلاً درباره تأویل آب به علم، حیات بخشی و ویژگی مشترک تمام مصادیق آب است، به بیان صاحب اسفار «الادراک عبارة عن وجود المدرك للمدرك» (حسن زاده، ۱۳۸۶ ب: ۴۷۵).

بر اساس اتحاد غذا و متغذی، متغذی به واسطه غذا در اشتداد جوهری است؛ چه اینکه نفس انسانی با علوم و معارف، سعه وجودی می‌یابد، چون علم و عای خودش را وسعت می‌بخشد. نفس هر چه علوم بیشتری کسب کند، سبب وسعت وجودی‌اش می‌شود. رشد نفس به اشتداد ذاتی او و به غذای روحانی اوست و قرآن کریم است که جامع همه علوم و معارف است و انسان شبانه‌روز با علم و عمل، دارد خودش را می‌سازد. پس تنها راه دستیابی به معانی باطنی قرآن، اتحاد با مراتب جان انسان کامل، اعنی خاتم انبیا و اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت است که خود پیامبر (ص) نیز ایشان را عدیل قرآن، مترجم قرآن و قرآن ناطق نامیده، به گونه‌ای که بدون ایشان هدایت و بهره‌برداری از قرآن را محال دانسته است. پرواضح است که این اتحاد چون مقام دارایی اسما است، باید تحت تربیت معلمانی حقیقی که خود دارای اسم‌اند حاصل شود؛ چراکه فاقد

شئی نمی‌تواند معطی آن باشد (حسن زاده آملی، ۱۳۷۷ الف: ۳۷۶).

آنچه نگارنده از جمع بندی نظرات علامه در موضوع مرلتب نفس انسان و غذای ویژه او که مراتب معانی قرآن است به عبارتی اتحاد بطون معانی قرآن با نفس می‌یابد این است که، هنگامی که معانی آیات قرآن غذای نفس انسان شوند و با وی اتحاد وجودی یابند، آن نفس، عین قرآن می‌شود. معانی قرآن کریم طعام حقیقی انسان است؛ غذا زمانی غذا می‌شود که متغذی آن را بخورد و غذا، خود متغذی بشود. مثلاً نان و آب زمانی غذای انسان محسوب می‌شوند که آدمی آن‌ها را بخورد و جذب کند و غذا عین اعضا و جوارح او شود؛ پس می‌توانیم بگوییم این انسانی که در اینجا نشسته، عین غذایی است که تناول کرده، جسم او چیزی جز مأكولات و مشروبات خود نیست. معانی قرآن نیز زمانی سفره و طعام انسان محسوب می‌شود که انسان به ادراک حقایق آن نائل شود و خود عین قرآن شود.

۳. رابطه طهارت و شناخت بطون معانی قرآن

قرآن شرح مراتب نفس انسان کامل و به نظر نویسندگان دارای معانی طولی متعدد است این معانی از هم متباین نیستند و یک نحوه ارتباط معنایی دارند که هرچه شخص

اتحاد بیشتری با جان انسان کامل، اعنی خاتم انبیا (ص) پیدا کند؛ بیشتر می تواند آن معانی را ادراک کند. اتحاد با جان خاتم (ص) به معنی مشابهت پیدا کردن به جان خاتم (ص) است. قرآن به بیان مبارک خودش کتاب مکنونی است که «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» و نه تنها قرآن، بلکه جان رسول الله (ص) را هم که مصداق اتم قرآن است «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» و حقایق و اسرار نظام هستی را نیز که شرح عینی قرآن است، جز مطهرون در نمی یابند. از آنجا که نفس انسان یک حقیقت ذومراتب است که در هر مرتبه او را حالتی خاص است، طهارت او نیز در هر مرحله احکام ویژه ای دارد. برای درک حقیقت هر مرتبه باید طهارت همان مرتبه حاصل شده باشد. این درک محضر به یک معنا مس و به یک معنا، قرائت قرآن در همان مراتب نیز هست. در رساله «وحدت از دیدگاه عارف و حکیم» علامه حسن زاده، مراتب طهارت را بیان کرده اند و بیان ایشان با تأکید بر مبانی انسان شناختی و اصول و امهات معرفت نفس شرح و بسط داده شده است.

هدف ما در این بخش تعریف ارتباط

بین مراتب طهارت نفس و مدارج دریافت حقایق معانی قرآن است.

۱-۳. مراتب طهارت

همان گونه که نفس آدمی را مراتبی هست و در هر مرتبه حکمی دارد، طهارت نفس نیز در هر مرتبه وجودی اش صورت و احکام و تعریف خاصی یافته است و در هر مرتبه که طهارت حاصل شود، نفس، مستعد و آماده دریافت القائات و معانی همان مرتبه می شود، از جمله معانی باطنی قرآن. در حقیقت دستورالعمل طهارت یک نحوه سنخیت یافتن با حقیقت قرآن و عالم است و همان گونه که بیان شد سنخیت باعث اتحاد می شود، یعنی انسان به هر اندازه که طاهر شده و آلودگی ها را از خود دور کرده است می بیند که حقایق نزد او حاضر است؛ به همین دلیل پیامبر (ص) فرموده اند: ^۱ «دُمُّ عَلَى الطَّهَارَةِ يُوسِّعُ رِزْقَكَ» (علی متقی، ۱۴۰۹ق: ح ۴۴۱۵۴).

«در مراتب طهارت گوییم که طهارت ارواح و قلوب موجب مزید رزق معنوی و قبول عطایای الهیه علی ما یَبْتَغِي است «وَوَيْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»

^۱. بر طهارت مداومت داشته باش، رزق تو وسعت

(طلاق/۳). به حکم تبعیت عالم صور مر ارواح را در وجود و احکام مستلزم مزید رزق حسی است؛ از این رو، هم طهارت ظاهره باید و هم طهارت باطنه» (حسن زاده آملی، ۱۳۷۷ ب: ۴۳).

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»^۱ (انسان/ ۲۱) فرموده اند، این شراب خاصیتی دارد که آن‌ها را از هر چیزی غیر از خدا پاک می‌کند؛ پاک از آلودگی خلق و امکان فقط خداست و این نهایت مرتبه طهارت نفس آدمی است (حسن زاده آملی، ۱۳۷۷ ب: ۴۷).

طهارت از مرتبه ظاهر شروع می‌شود و به خیال، عقل، قلب، روح و سر ادامه می‌یابد و در هر مرتبه صورتی، حکمی و تعریفی دارد (همان: ۴۳-۴۶).

مهم در این نوشتار، یافتن تناظر بین مراتب طهارت نفس و گشایش باب معانی قرآن به تناسب همان رتبه است.

۳-۲. طهارت ظاهری

در مرتبه ظاهر که مربوط به جسم انسان و عالم ماده و طبیعت است، آدمی باید که با پاکیزگی و دوری از نجاسات و رعایت احکام شرعی - که فقه عهده دار آن است - حق طهارت در مرتبه ظاهر را ادا

کند. «طهارت بدن از ادناس و قاذورات و طهارت حواس از اطلاق و رها کردن آن‌ها در ادراکاتی که نیاز بدان‌ها نیست» (همان: ۴۳). بسیاری از احکام رساله‌های عملیه برای تطهیر نخستین مرتبه وجود انسان، یعنی ظاهر اوست. احکامی چون غسل، وضو، مطهرات و نجاسات و... همچنین باید با مراعات شرع و حاکم کردن عقل ادراکات حسی را در دایره اعتدال حفظ کرد که طهارت اعضا و جوارح علاوه بر رعایت احکام شرع، به حفظ اعتدال است. رعایت احکام شرعی، همچنین باعث شکل گرفتن خوی بندگی و اطاعت در نفس می‌شود که خود از عوامل بسیار مؤثر در تطهیر قوای نفس در تمام مراتب است.

۳-۳. طهارت باطنی

پس از قوای ظاهری، مراتب باطنی نفس را باید تطهیر کرد. قوای باطنی نفس، خیال، عقل، قلب، روح، سر، خفی و اخفی است، که اینجا به مهمترین آن مراتب اشاره می‌شود.

۳-۳-۱. طهارت عقل

یکی از مهم‌ترین مراتب طهارت باطن، طهارت مرتبه عقل است. طهارت عقل در این است که انسان دست و پای او را نبندد و آن را محدود نکند. «طهارت عقل از تقید

^۱ و خدای شان شرابی پاک بنوشاند.

به نتایج افکار در آنچه اختصاص به معرفت حق سبحانه و معرفت غرایب علوم و اسراری که مصاحب فیض منبسط او بر ممکنات است» (همان: ۴۴).

عقل آدمی را مراتبی است از عقل جزئی تا عقل مستفاد که اتصال به عقل کلی عالم است (حسن‌زاده، ۱۳۷۷ الف: ۳۱۱). انسان بسیاری از امور عالم، به‌ویژه امور ماورای طبیعی را با عقل جزئی نمی‌تواند ادراک کند و انکار این امور و معانی باعث بی‌طهارتی قوه عقل است. خوب است که هرگاه وهم، انسان را بازی داد و در پی انکار امری یا معنایی برآمد، مانند اینکه نتوانست به کنه بسیاری از احکام روایات و آیات برسد، به‌جای انکار آن‌ها خود را سرزنش کند و تثبیت به خرج دهد و صبر کند. رشد و طهارت قوه عاقله با تفکر و دانش و خلوت حاصل می‌شود که کم‌کم از کثرت به سوی وحدت حرکت می‌کند و توحید را می‌چشد و می‌یابد و پیوستگی اعضای عالم و شعور واحد در پیکر عالم را ادراک می‌کند.

۲-۳-۳. طهارت قلب

بعد از عقل، مرتبه قلبیه است. نفس در مرتبه قلب با همین قلب مشابهت ظاهری دارد و در تقلب و دگرگونی است و آرام‌و‌قرار ندارد. در قبض و بسط می‌افتد و حالات

گونگون را تجربه می‌کند. قلب دروازه ورود انسان به ملکوت عالم و ملاقات رب است. طهارت در مرتبه قلب، اگر به مرتبه قابل قبولی برسد، انسان بارقه‌های ملاقات رب را در جان خود احساس می‌کند و محبت حق را که سرچشمه بسیاری از معانی و معارف قرآن است، به دلیل لطافتی که برای روح حاصل شده، می‌چشد. راه تطهیر مرتبه قلب، هم واحد داشتن است (حسن‌زاده، ۱۳۷۷ ب: ۴۴)؛ یعنی انسان باید از پراکنده کردن توجه نفس و اشتغال آن به امور مختلف و نیت‌ها و خواست‌های مختلف بپرهیزد؛ البته منظور ضروریات زندگی نبوده و اسلام اجازه رهبانیت نداده است. به‌طور مثال، در مرتبه قلب، نفس مانند گلی است که در حال شکل گرفتن است و پراکندگی باعث می‌شود، این خمیره نفس شکل نگیرد.

به نظر می‌رسد که با طهارت قلبیه، انسان از تعلقات دنیا کنده شده و دائماً چشم انتظار معانی و حقایق و ذوات نوری است. از آنجایی که قرآن به بیان خودش همه حقایق هستی را در برگرفته است، به یک معنا آنچه در قلب طاهر سان می‌بیند حقایق قرآن است که هرچه انس و حشر با ظاهر و الفاظ قرآن بیشتر باشد، به‌وقت

سان دیدن معانی، انسان قدرت تطبیق بهتری دارد.

۳-۳-۳. طهارت روح

بعد از طهارت قلبیه، طهارت نفس در مرتبه روح است. در این مرحله خود را در پیشگاه غنی مطلق عالم، فقیر می‌یابد و از شدت شرم هیچ درخواستی از خدا ندارد؛ از این رو، چه خوش فرمود شیخ الرئیس در نمط نهم اشارات که «من أثر العرفان للعرفان فقد قال بالثانی» (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۴۷/۳). در این مرحله انسان قرآن را می‌خواند و هر آنچه از فهم حقایق، روزی داشت، خدا را شکر می‌کند و برای هر آنچه نشد نیز خدا را شکر می‌کند؛ انتظار از او برداشته می‌شود و نظاره‌گر جمال و جلال الهی می‌شود. رسول خدا فرمود: «قال الله تعالى من شغله ذكرى عن مسئلتى اعطيته افضل ما اعطى السائلين»^۱ (مجلسی: ۹۳/۳۲۳/۳۶). «ثمره طهارت روح، خلاصی از آثار طبع و نفس و اتصال به روحانیان عالم قدس است» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۵۵). رسیدن به طهارت روح از نقطه نظر معناشناسی ظاهر آیات قرآن از دیدگاه نگارنده، شاهراه ورود به معانی باطنی عبارات قرآنی است.

۳-۳-۴. طهارت سر، خفی و اخفی

در طهارت سر است که انسان معرفت به حق پیدا کرده و جمال الهی را در تمام موجودات مشاهده می‌کند. در مرتبه خفی دیگر خلق را ندیده، فقط حق را می‌بیند و در مرتبه اخفی هیچ خبری از خود ندارد و خداست که او را می‌گرداند.

هدف از طرح بحث طهارت در این نوشتار رسیدن به این نقطه است؛ چراکه درک این رتبه نفس کلید پاسخ به این سوال است که «چگونه قرآن می‌تواند تبیاناً لکل شیء باشد؟». نیل به این مرتبه طهارت ابتدای رتبه فوق تجردی نفس و دسترسی انسان به معانی کلی مرسل و دریای لایتناهی حقایق و معانی قرآن است؛ چون روح به مرتبه بی‌حدی می‌رسد، ادراکات او نیز محدود نی

ست. ضمن اینکه در این رتبه وجودی تمام آنچه انسان باید بداند می‌داند و در هیچ مرتبه‌ای متوقف نیست. تمام حجب برداشته شده است.

چون مبدا قرآن نامتناهی است خود قرآن نیز نامتناهی است و اینکه چگونه یک شکل ثابت می‌تواند حامل معانی کثیر باشد؟ پاسخ آنرا باید در مساله تجدد امثال وحدگن جوهری جستجو کرد. همانگونه

^۱ کسی که یاد من او را از خواهش از من بازدارد، بالاتر از آنچه به سائلان می‌دهم او را عطا کنم.

که حیات دم به دم افاضه می‌شود ولی یک ریخت ثابت می‌ماند، معانی متکثر نیز می‌تواند در قالب یک لفظ ثابت بیان شود و به بیانی دیگر حیات در آن کلام جریان داشته باشد. پس چون مبدا قرآن مقام لایق نفس است پس خود قرآن نیز نا متناهی است.

در پاسخ به این سؤال تحقیق که راه دستیابی به باطن معانی قرآن باوصف تیباناً لکل شیء چگونه است؟ می‌توان گفت که درک معانی باطنی قرآن در دو مقطع قابل بررسی است، یکی قبل از مرتبه طهارت سرّ و یکی بعد از حصول این رتبه وجودی. در قبل از طهارت سرّ، هر قدر که نفس انسان در مراتب بالاتر وجودیش طاهر می‌شود، سعه وجودی بیشتری می‌یابد و لطیف‌تر می‌شود و آیات قرآن جلوه‌گری بیشتری می‌کنند و به تدریج معانی بیشتری را برایش تجلی می‌دهند تا اینکه نفس به حدی از سعه وجودی می‌رسد که در طهارت سرّ، اتصالش به دریای لایتناهی وجود را ادراک می‌کند. چنین نفسی چون که خودش تحقق عینی عبارت «تیباناً لکل شیء» است، شایسته دریافت قرآن به صورت جمعی و نه تدریجی می‌شود. نکته قابل توجه اینکه در این رتبه وجودی

نتیجه و پاسخ هر مجهول، نزد شخص حاضر است و نیاز به مقدماتی مانند فکر و دانستن زبان عربی برای فهمیدن معانی قرآن نیست. این گونه است که «طفل ناخوانده الفباست که ختم رسل است/ عامی امی او نابغه هر زمن است» (حسن زاده، ۱۳۷۷ ج: ۳۹۹) و هر که راه او پوید رسد به جایی که خود را این گونه توصیف کند که «سینه آن گنجینه قرآن فرقان است و بس» (همان: ۴۰۶).

نتیجه‌گیری

قرآن به بیان خود، مبین تمام حقایق اولین و آخرین، یعنی تمام حقایق از جهت هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی و معناشناسی است. دلیل ما بر این مدعا آیات محکم و صریح قرآن است که آن کتاب حاوی مطلق حقایق عالم است: «نور مبین» یا لیه «تیباناً لکل شیء» اثبات این فرضیه است که با ثابت و محدود بودن متن قرآن، این حقایق نامتناهی را باید در معانی آن جستجو کرد. حقیقت قرآن جان انسان کامل «کل شیء احصیناه فی امام مبین»، اعنی خاتم الانبیا است و نه الفاظ قرآن. حضرت ختمی مرتبت، قرآن را از مرتبه فوق تجردی نفس انسانی که از آن تعبیر به مقام لایق می‌شود و فوق مقام عقل است، به صورت

معانی کلی مرسل در جان خودش تلقی کرده است. ارائه تطابق بین مراتب غیرمتناهی نفس انسان و مراتب نامتناهی نظام هستی و معانی غیرمتناهی قرآن نیز از نتایج حاصله است؛ قرآن به نحو اعجازگونه‌ای نمایشگر حقایق لایتناهی نظام هستی به صورت کلمات است. بر اساس اصل اتحاد عاقل و معقول، باید مدرک و مدرک از یک سنخ باشند. این سنخیت مربوط به مرتبه وجودی مدرک و مدرک است و نه ماهیت آن‌ها؛ یعنی انسان در هر مرتبه وجودی که با چیزی متحد شده است، در همان مرتبه آن را ادراک می‌کند. قرآن، به عنوان کامل‌ترین معقول مخطوط و مکتوب عالم، از این قاعده مستثنا نیست؛ یعنی این متن ثابت برای افراد به حسب رتبه وجودی‌شان، تجلی‌های متفاوت و معانی مختلفی دارد. آنچه مشخص رتبه وجودی نفس آدمی است، علم و عمل جوهری است؛ یعنی انسان در هر لحظه با علم و عمل جوهری، در حال ساختن نفس خویش است. پس اگر با اشتداد وجودی با نگاه انسان‌شناختی، «كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» را با قرب به جایگاه انسان کامل به «ولایت علی ابن

ابی طالب حصنی» در درون نفس خودش اتصال و تجلی دهد، حقایق نامتناهی قرآن را در جانش می‌یابد. طهارت به عنوان مؤثرترین عامل در علم و عمل جوهری، و رفع مطلق موانع از تعلقات و اشتغالات و اعتقادات ردی، نقش بسزایی در تعیین رتبه وجودی انسان و درک او از حقایق عالم و آیات قرآن دارد. از آنجا که نفس انسانی دارای مراتب مختلفی، از جمله حس، خیال، عقل، قلب، روح و سر است، طهارت آن در هر یک از این مراتب تابع احکام و شرایط خاص آن مرتبه است. انسان با ظاهر کردن نفس خویش در مراتب وجودی‌اش، به جان خاتم نزدیک‌تر شده و حقایق را از آن ناحیه دریافت می‌کند و اگر کسی بتواند به مرتبه تجرد از ماهیت که رتبه فوق تجرد عقلی نفس است ارتقا یابد، به دریای لایتناهی معانی قرآن متصل شود؛ به عبارت دیگر، نفس با اشتداد وجودی و نزدیک شدن به مقام «كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس/۲۱) می‌تواند به تمام بطون لایتناهی قرآن راه یابد و مصداق «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» شود.

- عرف عرفان، تهران: سروش، چ چهارم. -
 ----- (۱۳۷۹)، قرآن و
 عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، قم،
 انتشارات قیام، چ سوم.
 ----- (۱۳۸۴)، ممد
 الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران:
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ دوم.
 ----- (۱۳۸۶ب)، اتحاد
 عاقل به معقول، قم: بوستان کتاب، چ دوم.
 طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۳)، المیزان
 فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، قم: انتشارات
 علامه طباطبایی، چ اول.
 حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۳)، سیری در
 زندگی و مبانی تفسیری سید حیدر آملی،
 بینات، شماره ۳، پاییز. (۴۲-۵۲).
 سهروردی، شهاب الدین یحیی (۱۳۷۱)،
 مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱،
 تصحیح هانری کرین، تهران: پژوهشگاه
 علوم و مطالعات فرهنگی.
 صفوی، کوروش (۱۳۹۲)، معنی شناسی
 کاربردی، تهران: انتشارات همشهری، چ
 دوم.
 ضیا قریشی، فهیمه (۱۳۹۹)، تطور حیطة
 موضوعی قرآن در فهم مفسران از عبارت
 تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ، مشکوه، ۱۴۷، تابستان.

منابع

- قرآن کریم
 - ابن سینا، حسین بن علی (۱۳۷۵)،
 الاشارات و التنبیها، شرح خواجه نصیر
 الدین طوسی، قم: نشر البلاغه.
 - حسن زاده آملی، حسن (۱۳۶۵ الف)، هزار
 و یک نکته، تهران: نشر فرهنگی رجا، چاپ
 هفتم.
 ----- (۱۳۹۱)، دروس
 معرفت نفس، قم: نشر الف لام میم، چ
 پنجم.
 ----- (۱۳۸۶ الف)، هزار
 و یک کلمه، قم: بوستان کتاب، چ چهارم.
 ----- (۱۳۷۴)، انسان و
 قرآن، تهران: انتشارات الزهراء، چ سوم.
 ----- (۱۳۷۷ الف)،
 هزار و یک نکته، تهران: نشر فرهنگی رجا،
 چ چهارم.
 ----- (۱۳۷۷ ب)، یازده
 رساله فارسی، تهران: پژوهشگاه علوم
 انسانی و مطالعات فرهنگی، چ دوم.
 ----- (۱۳۷۷ ج)، دیوان
 اشعار، تهران: نشر فرهنگی رجا، چ پنجم.
 ----- (۱۳۷۹)، انسان در

روایات، حکمت عرفانی، شماره ۲، بهار و

(۷۳-۹۰)

تابستان. (۲۴-۷).

- عزتی فردویی، محمدرضا (۱۳۹۵)، نقد و بررسی دیدگاه مفسران در تفسیر آیه ثَبِيحًا لِكُلِّ شَيْءٍ با تأکید بر جامعیت فطری و تربیتی قرآن، پژوهش‌های تفسیر تطبیقی، ۳، بهار و تابستان. (۷-۳۳)
- متقی، علی (۱۴۰۹ق)، کنز العمال، بیروت: مؤسسه الرساله.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۵۸، دسترسی در پیوندزیر:
 - (۱۴۰۲/۰۸/۱۴) <https://hadith.inoor.ir/fa/hadith/۲۵۴۲۸۳/translate>
 - بحار الأنوار، ج ۳۶، دسترسی در پیوندزیر:
۱۲/۱۹/۱۴۰۲
<https://www.hadithlib.com/hadithtxts/view/2۱۰۰۵۹۰۲>
 - بحار الأنوار، ج ۳۵، دسترسی در پیوندزیر:
[http://alvahy.com/%DB%AC%DA%B۳/۱۲\(۱۴۰۲/۰۸/۱۴\)](http://alvahy.com/%DB%AC%DA%B۳/۱۲(۱۴۰۲/۰۸/۱۴))
- مزرنی، رسول (۱۳۹۰)، تأویل طولی و مبانی آن از نگاه سید حیدر آملی، معارف عقلی، شماره ۲۰، پاییز. (۱۹۶-۱۶۵)
- یزدان پناه، سید یدالله (۱۳۹۲)، بررسی اصول و مبانی تأویل عرفانی از منظر